



رابطه آداب و ادبیات با اخلاقیات

غلامعلی زارع (نویسنده مسئول)^۱

دانشیار دانشگاه علوم پزشکی گلستان - معاونت آموزشی

احمد دیلمی^۲

دانشیار دانشگاه قم

مقدمه

درباره «ادب» و معانی، تعاریف و ابعاد آن از گذشته تا کنون دیدگاه‌های گوناگون و گهگاه متناقض وجود داشته است و صاحب نظران، کتابها و مقالات بسیار در این زمینه نگاشته اند که با این همه هنوز لفظ «ادب» به طور مشترک برای مفاهیمی به کار می رود که آن مفاهیم بعضاً برای خود واژه ای خاص دارند؛ مانند به کار بردن «ادب» در مفهوم شیوه ای خاص و هنرمندانه در گفتار و نوشتار که به انواع آرایه های بیانی آراسته است یا «ادب» در معنای عام و فراگیر که کتب تاریخ ادبیات را در دوران معاصر، عمدتاً برپایه آن تألیف کرده اند و دیگر، «ادب» در معنای «حسن سلوک» یا «ادب نفس» که به «اخلاق» نزدیک و شبیه می شود؛ اما نمی توان آن را با «اخلاق» یکسان دانست.

تاریخ دریافت: ۹۷/۵/۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۱۷

.zaregholamali@gmail.com

.f.ahmadi @gmail.com

بررسی فرهنگهای لغت فارسی و عربی که در گذشته و حال تدوین شده‌اند و همچنین کتابهایی که به تمامی یا در بخشی از مباحث خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم به «ادب» پرداخته‌اند، عمدتاً حاکی از این است که مؤلفان در تعریف دقیق معانی «ادب، آداب و اخلاق» مسامحه کرده‌اند (۱) و این مسامحه و عدم دقت در تعیین وجوه امتیاز آداب از اخلاق و از طرفی ضرورت تمیز این دو از هم در مباحث تخصصی، ایجاب می‌کند که هر کدام به دقت تعریف شوند و شاخصه‌ها و کارکردهایشان معین گردد تا ضمن پیشگیری از خلط مبحث، بتوان به درستی به تحلیل، تفکیک و نتیجه‌گیری از مباحث پرداخت.

در این میان، موضوع اصلی این مقاله تبیین تفاوت‌های «ادب» در معنای قریب به اخلاق با «اخلاق» است که به روش کتابخانه‌ای کوشیده‌ایم ضمن گردآوری یادداشتهای مورد نیاز، مطالب را بررسی، تحلیل و طبقه‌بندی کرده، در نهایت به بیان نسبتاً روشن تفاوت‌های مذکور پردایم.

یادآوری

الف) برخی از منابع، تخصصی نیستند، عمومی‌اند. از آنجا که بخشی از ابعاد موضوع مقاله هم عمومی‌اند، به تناسب این بخش به منابع مذکور استناد کرده‌ایم. ب) بعضی از مباحث مشابه همند و قابل ادغام؛ اما به این دلیل که هر کدام به زوایایی اشاره دارند، درست‌تر دانستیم که مجزا باشند تا بیشتر امکان بروز داشته باشند و مورد تأکید قرار گیرند. مثل مباحث حسن فعلی و فاعلی، حالات و ملکات، صورت و سیرت و موصوف آداب و اخلاق. ج) بدیهی است که ارجاع به آثار اندیشمندان مختلف به منزله قبول همه دیدگاه‌های آنان در موضوع مورد ارجاع نیست.

متن

معانی لغوی و اصطلاحی ادب

ادبیات جمع ادبی و ادبی منسوب به ادب است. درباره ریشه و معنای ادب گفته‌اند: الف) ادب مشتق یا مخفف از آداب است و آداب ریشه عربی دارد و جمع «دأب» به معنای «عادت و طریقه» می باشد. ب) ادب مشتق از ادیب از ریشه یونانی «Eduapes» به معنای «خوش گفتار» است. ج) ادب و ادیب از ریشه «دب و دیپ» فارسی و به معنای «نوشتن» است. (رک. محمدی، ۱۳۷۴: ۲۰۳-۲۰۴ و ۳۱۵-۳۱۸ و معلوف، ج ۱، ۱۳۸۵: ۵۲۷) ادب در کنار معانی لغوی در اصطلاح نیز به چند معنا به کار رفته است:

الف) ادبیات عبارت است از مجموعه جلوه‌های علمی، فنی، فلسفی، دینی، ذوقی و هنری یک ملت که ممکن است در ادوار گوناگون به لهجه‌ها، گویشها و زبانهای مختلف تدوین شده باشند (رک. الف) صفا، ج ۱، ۱۳۸۵: مقدمه و ۱۱۹-۱۲۰ ب) همایی، بی تا: ۳۷-۳۹ ج) محمدی، ۱۳۷۴: ۳۰۰ و ۳۰۷-۳۰۸) و کتابهای تاریخ ادبیات را بر پایه همین تعریف، تألیف کرده‌اند که می توان آن را معنای «عام» ادبیات دانست. در این صورت آثار اخلاقی هر قوم، هم بخشی از ادبیات آن قوم است.

ب) ادبیات در معنای خاص عبارت است از مجموعه دانشهایی که به آدمی توانایی شناخت و سنجش انواع سخنان منظوم و منثور می دهند یا او را از کاستی‌های کلامی حفظ می کنند و بر بیان زیبا و بلیغ افکار و اندیشه ها قادر می سازند. (رک. الف) بامداد، ۱۳۴۴: ۱۷-۱۸ ب) ابن خلدون، ۱۳۵۹: ۱۱۷۴-۱۱۷۵ ج) بستانی، ۱۲۹۴: ۶۵۵ د) محمدی، ۱۳۷۴: ۳۰۴-۳۰۵ و ۳۱۴-۳۱۵ ه) همایی، بی تا: ۹ و ۳۹ و) جرجی زیدان، ۱۴۰۲: ۶۳۲ ز) وجدی، ۱۹۷۱: ۱۰۶ و ۱۰۷ ح) جمیل حافظ، ۱۴۲۳: ۱۱۲ ط) هاشمی، ۱۴۰۳: ۸-۹ ی) آبرامز، ۱۳۸۷: ۲۲۵ ک) قسطنطنی، ۱۴۰۲: ۳۸-۳۹) ادبیات در این تعریف بنا به تعبیر جلال الدین همایی ارکانی دارد و لوازمی و ارکانش عبارتند از: الف) قوای فطری همچون ذکا، خیال، حافظه، حس ب) آگاهی از اصول نظم و نثر و انواع آن ج) مطالعه آثار شیوا و رسا و دقت در جزئیات آنها د) سبک شناسی و

تمرین در انواع سبکهای ادبی و منظور از لوازم شناخت انواع سخن منظوم و منثور، همان علوم ادبی است که در آن اختلاف است و نویسنده مذکور این علوم را عبارت می داند از: صرف، لغت، اشتقاق، خط، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، قرض الشعر یا نقد الشعر، انشا، محاضرات، و تاریخ و قصص، انساب، مسالک و ممالک، احاجی و اغلوطاط، امثال و دواوین. (رک. همایی، ج ۲۱، بی تا: ۹-۲۷)

در این تعبیر بیشتر، الفاظ و شیوه آثار مورد نظر است، نه محتوا و معنای آن که ممکن است این محتوا، ادب و اخلاق نیک باشد و ممکن است هر چیز دیگر، حتی بداخلاقی باشد و از همین جاست که مباحث بسیاری برای تبیین اهمیت هر یک از این دو بعد به میان آمده است و برای سنجش آثار ادبی نیز بر مبنای هر کدام از این دو، معیارها و عناوین گوناگون وضع کرده اند. البته بسیاری از بزرگان ایران و جهان، ادبیات در همین معنای مذکور را به دلیل قدرت اقناعی، انگیزشی، تمثیلی، تصویری و ... برای تبیین و تلقین اندیشه های ناب فرهنگی، تربیتی و اخلاقی هم به کار گرفته اند، زیرا بخوبی می دانند که ادبیات در این معنای خاص از مختصات شناخته و ناشناخته ای برخوردار است که می تواند آدمی را به کمال مطلوب برانگیزد و آثار ادبی فارسی یکی از تابناک ترین جلوه های «تربیت اخلاقی» است که «انسان دوستی و عواطف عالی بشری» از مصادیق بارز آنند. (رک. یوسفی، ۱۳۴۰: ۵۰۸-۵۱۴)

بی دقتی در امتیاز میان علوم و هنرها باعث می شود گاهی دچار التقاط و اشتباه شویم، چنانکه ممکن است به دلیل کار کرد اخلاقی ادبیات در معنای خاص، آن را با اخلاقیات یکی پنداریم؛ در حالی که یکی لباس است و دیگری تن، بخصوص اینکه ادبیات در همین معنای خاص از کهنترین ادوار تاریخ بشر تا کنون در خدمت اخلاقیات هم بوده است و حتی اشمال

ادبیات بر اخلاقیات را از وجوه اعتبار آن شمرده‌اند. (رک. زرین کوب، ۱۳۸۱: ۹۸-۱۰۵ و حلبی، ۱۳۷۱: ۶۳-۹۶ و ص ۱۵۱ و روح الامینی، ۱۳۸۵: ۴۰)

ج) در دیگر معنای مصطلح، ادبیات عبارت است از تنظیم رفتار متناسب با زمان و مکان (۲) و از آن به «ادب نفس» در برابر «ادب درس» هم تعبیر کرده‌اند. مثلاً آنجا که مولانا می گوید:

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

(مولوی، ج ۱، ۲۵۳۵: ۸۲-۸۷ نیز رک. مولوی، ۱۳۸۳: ۹۰۰)

چه معنایی از «ادب» را اراده کرده است. بی شک معنای عام و خاص ادبیات، منظور او نیست. از توضیحات مولانا آشکار است که ادب به معنای حفاظت از خود و به تعبیری نکو داشت حریم و حرمت خود و دیگران است که با رعایت ظرافت در گفتار و کردار حاصل می شود. به تعبیری این معنا، همان معنایی است که در آغاز استعمال این واژه در متون عربی، از آن اراده می شد که خلاصه آن عبارت بود از: «نیک نفسی، نیک خویی، نیک رفتاری، نیک گفتاری» (محمدی، ۱۳۷۴: ۳۱۲) به نظر می رسد که کوشش برای تحقق همین معنا در نهایت منجر به تحقق معانی و مفاهیمی دیگر از «ادبیات» شد که از آنها به «عام و خاص» تعبیر کردیم. برخی از تعاریف «ادب» نیز این معنا را آشکارا تصدیق می کنند: (رک. الف) (هاشمی، ۱۴۰۳: ۸) (ب) (انیس و ...، ۱۳۷۵: ۹) ج) (فیروز آبادی، بی تا: ۱۵۵ نیز رک. بیهقی، ۱۳۶۶: ۳۴۶ و جرجانی، ۱۳۷۷: ۷-۸) د) (بامداد، ۱۳۴۳: ۱۴-۱۵) برای درک بیشتر و تبیین بهتر مفهوم «ادب» در معنای اخیر، به اجمال، به کاربرد این واژه در زبان تنی چند از بزرگان ادب فارسی استناد می کنیم:

- ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
زیرا به ادب یابی آن چیز که می گویی
(مولوی، ج ۶، ۲۵۳۵: ۳)
- ادب و شرم تو را خسرو مه رویان کرد
آفرین بر تو که شایسته صد چندینی
(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۶۶)
- سخن خویش به بیگانه نمی یارم گفت
گله از دوست به دشمن نه طریق ادب است
(سعدی، ۱۳۷۴: ۴۷۸)
- که من بعد بی آبرویی مکن
ادب نیست پیش بزرگان سخن
(سعدی، ۱۳۷۴: ۳۵۲)
- سعدی ادب آن است که در حضرت خورشید
گوییم که ما خود شب تاریک ندیدیم
(سعدی، ۱۳۷۴: ۹۲۵)
- خامش محترم به کنج ادب
به که گوینده سقط باشی
(سعدی، ۱۳۷۴: ۸۵)
- هر که مشهور شد به بی ادبی
دگر از وی امید خیر مدار
(سعدی، ۱۳۷۴: ۸۳۸)
- گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب باش و گو گناه من است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۲۴)
- اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است
(حافظ، ۱۳۶۲: ۱۴۶)
- منظور خردمند من آن ماه که او را
با حسن ادب، شیوه صاحب نظری بود
(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۳۶)

صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب دوستاناران صاحب اسرار و حریفان دوستکام

(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۲۲)

بی ادب گفتن سخن با خاص حق دل بمیراند سیه دارد ورق

(مولوی، ج ۲، ۱۳۷۲: ۸۱)

آدمی فضل بر دگر حیوان به جوانمردی و ادب دارد

گرتوگویی به صورت آدمی ام هوشمند این سخن عجب دارد

پس تو همتای نقش دیواری که همین گوش و چشم و لب دارد

(سعدی، ۱۳۷۴: ۸۲۶)

تو خود را چو کودک ادب کن به چوب به گرز گران مغز مردم مکوب

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۵۳)

با ادب باش که تکلیف جوانان ادب است فرق ما بین بنی آدم و حیوان ادب است

راحت روح زنان زینت مردان ادب است با ادب باش که سرمایه خوبان ادب است

(نسیم شمال، ۱۳۶۳: ۳۴۹)

ضمناً خوانش و حتی آفرینش آثار ادبی به معنای تأدب به «آداب» نیست، چنانکه عدم تعلم آثار ادبی نیز به معنای بی بهرگی از آن نیست.

خامش کن ای برادر، فضل و ادب رها کن تا تو ادب بخواندی در تو ادب ندیدم

(مولوی، ج ۴، ۲۵۳۵: ۳۹)

هزار گونه ادب جان ز عشق آموزد که آن ادب نتوان یافت ز مکتبها

(مولوی، ج ۱، ۲۵۳۵: ۱۴۶)

تناسب ها و تفاوت های آداب با اخلاق

با توجه به شواهد مذکور و تعریفی که بویژه از ادبیات در معنای مصطلح سوم نوشتیم، نکات زیر درباره تناسب ها و تفاوت‌های اخلاق و آداب، گفتنی است:

۱. ادبیات و آداب و حوزه های نظری و عملی

با توجه به تعاریف عام و خاص «ادبیات» و معنای قریب به اخلاق آن که معمولاً با لفظ «ادب و آداب» اراده می شود، وجوه متمایزی میان آنان می یابیم و یکی از این وجوه غلبه جنبه های نظری و تعلیمی در معانی عام و خاص است و غلبه جنبه های عملی و تأدیبی در معنای قریب به اخلاق است که البته با «اخلاق» متفاوت است و به نظر می رسد تعلم و تبحر در دو معنای عام و خاص از لوازم و شروط ارتقا به معنای سوم بوده است که مرحله ای مرجح، بویژه از دیدگاه متقدمان تلقی می شده است و ترجیح «مؤدب بر معلم» و «کتاب بر مکتب (رک. محمدی، ۱۳۷۴: ۳۱۰) در نزد پیشینیان، دال بر همین معناست.

به هر حال آنچه امروزه عمدتاً از واژگان مذکور می فهمیم این است که هدف از تأدیب، تربیت و تأدب به آداب متعارف اجتماعی به منظور تصحیح و تنظیم روابط انسانی است نه ادیب شدن در معنای عام و خاص و در آن بیش از ادب دانی و ادب آفرینی، بر آراستگی به رفتارهای پسندیده اهتمام است. ضمناً پیشتر گفتیم که ادب در این معنا به آداب جمع بسته می شود و در معنای عام و خاص به ادبیات و چنانکه در ادامه مبحث خواهیم گفت این هر سه متفاوت از اخلاق و اخلاقیاتند.

۲. تنظیم رفتار با دیگران

آنچه در تأدیب و تأدب شرط است، تنظیم، تصحیح و تسهیل روابط آدمیان با یکدیگر متناسب با شأن انسانی آنان است، در حالی که در اخلاق، تصحیح رابطه آدمی با خدا مورد اهتمام است. در شواهد مذکور در زیر «ادب» این معنا به طور غیر مستقیم مورد مطالبه است؛

زیرا در رعایت تناسب رفتاری در نهایت، حسن روابط آدمیان مطمح نظر است، چنانکه این کلمه «در آغاز استعمال بر مفهومی دلالت می کرده که ما امروز همان مفهوم را در زبان فارسی با مختصر فرقی از همین کلمه یا از کلمه «تریت» می فهمیم؛ یعنی بر صفات و خصایصی اطلاق می شد که... مستلزم ظرافت در گفتار و دانستن آیین مردم داری و رسوم معاشرت... بوده است.» (محمدی، ۱۳۷۴: ۳۰۷)

۳. نسبت آداب

از تعاریف و شواهد چنین برداشت می شود که رعایت چند و چون آداب، به تناسب زمان و مکان، دگرگون می شود و این به این معناست که آداب مطلق نیستند. یعنی «گرچه معنای ادب حسن و ظرافت عمل است و در معنای حسن که موافقت عمل است با غرض زندگی، هیچ گونه اختلافی نیست، لکن تطبیق این معنای اصلی با مصادیق آن بسیار مختلف است و این اختلاف از جهت اختلافی است که در تشخیص کار نیک از بد دارند. (طباطبایی، ج ۶، بی تا: ۴۰۵ نیز رک. مطهری، ج ۱، ۱۳۸۱: ۱۶۹) حتی آداب به تناسب تغییر حالات و مقامات آحاد آدمی نیز دگرگون می شوند. بسیاری از ابیات و عبارات ادیبان پارسی گو بر این معنا تصریح دارند، از جمله:

آتشی از عشق در جان بر فروز سربه سر فکر و عبارت را بسوز
موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند
هیچ آدابی و ترتیبی مجو هر چه می خواهد دل تنگت بگو
(مولوی، ج ۲، ۱۳۷۲: ۸۳)

پیش اهل تن ادب بر ظاهر است که خداییشان نهان را ساتر است

پیش اهل دل ادب بر باطن است ز آنکه دلشان بر سرایر فاطن است

(مولوی، ج ۱۳۷۲، ۲: ۱۴۶)

بعضی از محققان در نگرشی جامعه تر، حوزه اشتمال ادب را فراتر از روابط میان انسانها با یکدیگر می دانند، با این حال نسبت آن را به طور مستقیم یا غیرمستقیم تأیید می کنند. (رک. جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۴ نیز هجویری، ۱۳۹۰: ۵۷ و ۵۳) گفتنی است که اخلاق هم ممکن است مانند «ادب»، از زمان و مکان متأثر شود، با این تفاوت که تأثر ادب، ذاتی است و تأثر اخلاق، عرضی و آنی. مثلاً اگر می گویند:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

(سعدی، ۱۳۷۳: ۵۳)

خاموشی و سخن، در اساس موضوع علم اخلاق نیستند و به میزان تأدب آدمی به آداب نیک بستگی دارد که سکوت یا سخنش را متناسب با زمان و مکان نماید؛ اما اخلاقیات اعتبار ذاتی دارند و هیچ گاه و هیچ جا اعتبارشان ساقط نمی شود؛ هر چند به اقتضای مصلحت یا مصالحی در مکان یا زمانی به دلیل تراحم ارزشها، موقتاً تعطیل شوند، مثلاً «راست گویی» یک فضیلت اخلاقی است و حتی آنجا که می گویند: «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز» (سعدی، ۱۳۷۳: ۵۸) باز راست گویی همچنان معتبر است و ارزشمند؛ لکن امری ثانوی اعتبارش را برای امری مهمتر در زمان یا مکانی خاص تحت الشعاع قرار داده است و اگر این امر مهمتر یا مصلحت مقدم در میان نباشد، همان می شود که باز خود سعدی سروده:

گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند رهایی

(سعدی، ۱۳۷۳: ۱۸۶)

ادیات در معنای خاص خود، اصولاً هنر است و جوششی و در معنای قریب به اخلاق که مفهوم آن را بیشتر در شرح معانی اصطلاحی «ادب» نوشتیم و از آن به «آداب» تعبیر کردیم، مهارت است و متکی به کوشش و اکتساب. امام رضا (علیه السلام) در حدیثی، با اشاره به «ادب» می‌فرماید: «کسی که در کسب ادب زحمت کشد آن را به دست آورد.» (کلینی رازی، ج ۱، بی تا: ۲۷) چنین نسبتی در رابطه میان اخلاق با آداب هم هست. یعنی شرط اخلاقی بودن اعمال هم همان است که از درون برجوشند، در حالی که در رعایت آداب و رسوم، چنانکه گفتیم چنین شرطی نیست، زیرا آداب و رسوم با «مجاهدت» حاصل می‌شوند. (رک. هجویری: ۱۳۹۰: ۵۷) مرتضی مطهری در فرق میان اخلاق و آداب می‌نویسد: «اخلاق مربوط به خود انسان است یعنی مربوط است به اینکه انسان ... خودش را چگونه بسازد ... آداب مربوط به هنرها و صنعتهاست. آداب مربوط به سهم بندی غرایز نیست، بلکه مربوط به این است که انسان غیر از مسئله اخلاق به یک امور اکتسابی نیز احتیاج دارد، یعنی به یک سلسله هنرها و صنعتها احتیاج دارد، ... و باید آنها را یاد بگیرد... این آداب در زمانها فرق می‌کند.» (مطهری، ج ۱، ۱۳۸۱: ۱۶۵-۱۶۹)

۵. ادب و هویت فرهنگی

آداب یا سنن (۳) بخشی از هویت فرهنگی یک ملتند و هویت فرهنگی یکی از مهمترین مبانی استحکام و انسجام ملی است و آسیب زدن به آن موجب آسیب به بنیانهای اجتماعی است. چنانکه امام علی (علیه السلام) در نامه خود به مالک اشتر تصریح می‌فرماید که روشها و سنتهای درستی را که بزرگان این امت، بدانها عمل کرده و به برکت آن‌ها، میان مردم یک دلی و یگانگی به وجود آمده، هرگز نشکنند. (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۵۷۲ نیز رک. کلانتری ارسنجان، ۱۳۸۲: ۱۳۴)

سنت شکنی و بی توجهی به آداب اجتماعی نشانه غفلت از جایگاه جامعه و بی‌اعتنایی به اهمیت معاشرت عمومی و ناآگاهی از حقوق متقابل اجتماعی است. (رک. علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۶)

تأکید و تصریح بر نقش مثبت سنن و آداب درست عمومی در ارتقای جامعه و تبیین کارکردهای مثبت آن و از طرفی پرهیز از افکار و اعمال افراطی و آسیب‌شناسی به موقع موجب افزایش اعتبار آنها و در نهایت تأمین روابط انسان‌ها در اجتماع است. چنانکه از عبارات مذکور، مستفاد است، حوزه فرهنگ و ادب محدود به مردم، ملت، سرزمین و حتی زمانی خاص است و اخلاقیات اصولاً از این قیود آزادند.

۶. پسندیدگی و ناپسندیدگی

وقتی امری در میان قومی یا گروهی «ادب» تلقی می‌شود، به این معناست که مورد پسند آن قوم قرار گرفته است؛ از این روی آداب به بد یا خوب تقسیم نمی‌شوند. یعنی: «ادب عبارت است از ظرافت عمل» پس «در ظلم و دروغ و خیانت و کارهای شنیع و قبیح ادب معنا ندارد.» (رک. طباطبایی، ج ۶، بی تا: ۴۰۵) مگر آنکه اقوام دیگر از منظر آداب و عادات خود به نقد آداب دیگران بپردازند یا از اصول اخلاقی و ... برای این منظور کمک بگیرند؛ اما اخلاقیات به طور مستقل به فضایل و رذایل تقسیم می‌شوند. به تعبیری دیگر «باید دانست اخلاق بر همه افعالی که از نفس صادر می‌شود، خواه پسندیده و خواه ناپسندیده، اطلاق می‌گردد؛ چنانکه گویند: فلان کس «کریم الاخلاق» است و یا «سئئ الاخلاق» و هر گاه بر کارهای پسندیده اطلاق شود، دال بر ادب است؛ زیرا ادب جز بر خصال پسندیده اطلاق نشود.» (حلبی، ۱۳۷۱: ۶۳-۶۴)

گفتنی است که چنانچه «آدابی» با اصول اخلاقی یا علمی، عقلی، بهداشتی و ... سازگار نباشند و در عین حال در میان قومی «ادب» شمرده شوند، تا در میان آنان، معتبرند، همچنان از

«آداب» آن قومند، گرچه حاکی از عدم تقید آنان به اصول اخلاقی، عقلی و ... است. (۴) البته یکی از معیارهای مهم در قضاوت بر «ادب و بی ادبی»، رد و قبول عمومی است و طبعاً نمی توان هر آنچه را که در میان افراد یا حتی گروههایی از مردم رایج است، از آداب آنان شمرد، به نظر می رسد واژگانی چون: بی ادبی، ناهنجاری، هنجارشکنی، موج، جریان و ... برای این موارد مناسب باشند.

۷. عدالت و منفعت

مبنای اخلاق عدالت طلبی و مبنای آداب، منفعت طلبی است. از دیدگاه حکمای الهی: «اندیشه اخلاقی و فضایل انسانی ... مبتنی بر اصل اعتدال در قوای نفسانی است؛ به این معنا که انسان زمانی قادر به تربیت اخلاقی است که بتواند قوای درونی خود را تعدیل بخشیده و آن را تحت اشراف عقل و قوه عاقله قرار دهد.» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۹-۱۴)

بدیهی است که این ظرافت و دقت در شکل گیری و رواج آداب وجود ندارد؛ زیرا اصولاً «تربیت» به معنای درست کلمه درباره «آداب» صدق نمی کند و به نظر می رسد نظر به مصالحی که از وضع و پذیرش آداب، مورد انتظار است، واژه «تمشیت» مناسبتر باشد که در نهایت باید به مصلحت یا منفعت حاصل از حل و فصل گره های کور روابط عمومی آدمیان بینجامد.

۸. انشا و اخبار

معانی و مفاهیم ادبی عمدتاً در ساختار یا قالب گزاره های انشایی گفته یا نوشته می شوند؛ در حالی که مفاهیم اخلاقی عموماً از گزاره های اخباری برخوردارند و این به دلیل ماهیت متفاوت مفاهیم اخلاقی از ادبی است که یکی در واقعیت و حقیقت ریشه دارد و دیگری در عواطف، سلیقه ها و سنن قومی، اقلیمی و گروهی. به تعبیری «جملات و قضایای اخلاقی ... از سنخ قضایای خبری و واقع نما هستند. بنابراین احساسات و امیال شخصی یا قراردادهای و توافقات

اجتماعی و امثال آن، در حقیقت جملات اخلاقی نقشی ندارند.» (خواص، ۱۳۸۵: ۹۳، نیز رک. علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۴-۲۱۵)

۹. مبادی آداب و متخلق به اخلاق

بنا به تعریف اخلاقیات و موضوع و هدف نهایی آن، همه پیروان ملل و نحل، نمی‌توانند متخلق به اخلاق باشند، اما می‌توانند مبادی آداب باشند. اگر هدف اخلاق را در ادیان الهی و بویژه اسلام، کمال و سعادت حقیقی انسان بدانیم و مصداق این کمال را تجلی اسما و صفات الهی در روان و رفتار آدمی، به طوری که «انسان با اختیار و آزادی خویش، مقرب‌ترین و گویاترین و کاملترین مظهر الهی باشد» (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۹ نیز رک. خواص، ۱۳۸۵: ۱۸ و علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۰-۲۱ و نجار زادگان، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۲) دیگر تخلق به اخلاق جز برای اهل ایمان، امکان ندارد؛ زیرا اخلاق بر شکوفایی فطرت الهی انسان اهتمام دارد که منطقاً خداواری از ضروریات آن است، در حالی که تأدب به آداب چنین ضرورتی را ایجاب نمی‌کند.

هدف اخلاق، قرب به خدا، هدایت و رستگاری است. انسان‌ها «برای نیل به سعادت و نیکبختی اخروی نیازمند پابندی به احکام دینی و آموزه‌های اخلاقی‌اند.» (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۱) اما هدف آداب، نزدیکی مردم به یکدیگر است. ادب زینت بخش روابط این جهانی و تأمین‌کننده سعادت دنیوی در سایه روابط صحیح اجتماعی است، چنانکه «بی‌مبالاتی در آداب معاشرت، سبب سردی روابط، پیدایش ذهنیت منفی در دیگران، محدود شدن ارتباطات و موجب انزوای اجتماعی می‌گردد.» (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۵)

۱۰. حریم انسانی و حریم الهی

رعایت آداب موجب حفظ حرمت انسانها در رابطه با دیگران می شود؛ اما اخلاق حافظ حریم الهی است. مثلاً رعایت قراردادهای اجتماعی که از مصادیق تأدب به آداب است، «در میان مردم نشانه احترام به دیگران و رشد شخصیت اجتماعی است» (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۵) و در نهایت حدود حاکم بر روابط افراد را تعیین و تنظیم کرده، حفاظت می نماید و اخلاق آدمی را در مراتب قرب حق ارتقا می دهد و وارد حرم امن الهی می کند.

۱۱. حسن فعلی و حسن فاعلی

در فعل اخلاقی، از علل چهارگانه مقدمات فعل، غایت بیش از بقیه مهم است و در رعایت ادب، ماده و صورت و

چگونگی رفتار فاعل، معتبرترند. به تعبیر دانشمندان علم اخلاق، شرط اخلاقی بودن افعال، هم حسن فعلی است و هم حسن فاعلی. یعنی اخلاق درون گراست نه عمل گرای صرف و معیار فعل اخلاقی نیت مستظهر از ایمان است؛ اما در آداب، حسن فعلی معتبر است و وجدان افراد و نیت آنان مهم نیست. نویسنده «فرهنگ علوم اجتماعی» در تعریف «آیینها و آداب اجتماعی» می نویسد: «این اصطلاح، برای نشان دادن رفتارهایی که بر طبق عرف و عادت صورت می گیرند، به کار می رود، لیکن آیینها و آداب اجتماعی به کار برد و رعایت عادات و عرف در بعد مادی آنان نظر دارند، در این مضمون، مستقیماً وجدان افرادی که آیینها و آداب اجتماعی را به انجام می رسانند، مطمح نظر قرار نمی گیرد، هر چند که از این بعد نیز به طور کامل غفلت نمی شود.» (بیرو، ۱۳۸۰: ۳۶۴)

بواقع تأکید متون اخلاقی بر مختصات باطنی فعل اخلاقی، حاکی از تفاوت آشکار اخلاق با آداب است. «در فلسفه اخلاق اسلامی، عمل هنگامی ارزش اخلاقی دارد و سزاوار پاداش نیکوست که علاوه بر شرایط دیگر، انگیزه فاعل کسب رضایت خداوند باشد و انجام عمل را

همچون ابزاری در جهت تقرّب معنوی به کمالات الهی و صفات جمال و جلال او پندارد. پس هرگاه فاعل سودایی غیر از خشنودی پروردگار در سر داشته باشد، عمل او نصاب لازم برای ارزشمندی اخلاقی را دارا نیست. علاوه بر این، باید یگانه انگیزه او نیز باشد؛ یعنی نیت فاعل باید از هر انگیزه دیگری پیراسته و خالص باشد. گاهی از این شرط به ضرورت «حسن فاعلی» یاد می شود؛ در مقابل «حسن فعلی»؛ (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۱: ۴۴ نیز رک. هجویری، ۱۳۹۰: ۵۷-۵۸) بنابراین در ادبی بودن فعلی و رفتاری، حسن فاعلی شرط نیست؛ زیرا این دو در هدف، متفاوتند. پس در آداب تنها صورت و شکل فعل مورد نظر است و در اخلاق هم صورت و ظاهر آن و هم باطن آن مورد نظر است.

۱۲. ملکات و حالات

شرط اخلاقی بودن افعال آدمی، رسوخ در نفس و به اصطلاح ملکه شدن است، به گونه‌ای که تغییر نمی کنند و پیوسته تکرار می شوند، بر خلاف آداب که حالاتند و ثابت و همیشگی نیستند و به تناسب زمان و زمین تغییر می پذیرند. «شاید بعضی ها خیال کنند که اخلاق و آداب یکی است و حال آنکه چنین نیست، زیرا اخلاق عبارت است از ملکات راسخه در روح و در حقیقت وصفی است از اوصاف روح؛ ولی آداب عبارت است از هیأت‌های زیبای مختلفی که اعمال صادره از آدمی متصف بدان می گردد و اعمال آدمی نحوه صدورش بستگی به صفات مختلفه روحی دارد.» (طباطبایی، ج ۶، بی تا: ۴۰۶)

۱۳. صورت و سیرت

از منظر ارتباط اخلاق با سیرت و صورت نیز می توان گفت که اخلاق ناظر بر باطن و سیرت آدمی است و آداب مرتبط با صورت و ظاهر و به تعبیری تخلق به اخلاق به رسوخ اخلاقیات در نفس بستگی دارد و تأدب به آداب به ظهور در افعال و اعمال، هرچند تصنعی

باشند و مقطعی. در تخلق به اخلاق «تأکید فلاسفه این است که انسان برای تربیت اخلاقی و وصول به کمالات انسانی، نفس خویش را به اوصاف پسندیده و متعالی متصف ساخته و به صورت ملکات راسخه در آورد؛ زیرا رفتارهای مقطعی و موقت نمی تواند بر مبنای عقلانیت و معدلت صورت گیرد و جزء خلق و خوی انسانی و کمال انسانیت به شمار آمده و در عین حال بقا و مداومت داشته باشد.» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۹-۱۴) در حالی که در تأدب به آداب، شکل رفتار مد نظر است و در آن جدیت، محدودیت و اضطرار نیست. آن چنانکه در اخلاق هست. - یعنی ادب اختیاری است، به گونه ای که ممکن است «آن را در چند هیأت و شکل در آورد و شخص به اختیار خود آن را به وجهی انجام دهد که مصداق ادب واقع شود.» مانند آداب غذا خوردن و ملاقات یکدیگر و ... (طباطبایی، ج ۶، بی تا: ۴۰۵)

۱۴. تفاوت در موصوف آداب و موصوف اخلاق

از آنچه گفتیم این مطلب هم آشکار می گردد که آنچه به آداب توصیف می شود، متفاوت از چیزی است که به اخلاق توصیف می گردد، چنانکه تصریح کرده اند: «آداب معاشرت را نمی توان با اخلاق یکی دانست؛ زیرا اخلاق عبارت است از ملکات راسخ روحی و آداب نیز هیئت های پسندیده ای است که اعمال آدمی بدانها متصف می گردد. از سویی اتصاف روح به اخلاقیات و اتصاف عمل به آداب نیز متفاوتند.» (رک. علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۴) به تعبیری دیگر می توان گفت که اخلاق در توصیف روح معنا می یابد و روح را می آراید و آداب در توصیف عمل به کار می رود و ظاهر عامل را می آراید. اصولاً تا صفتی با روح و روان آدمی نیامیزد و از صفات عادی و پایدار او نشود، از اخلاقیات شمرده نمی شود. «و بین این دو قسم اتصاف ° اتصاف روح به اخلاقیات و اتصاف عمل به آداب ° فرق بسیاری است.» (طباطبایی، ج ۶، بی

۱۵. دین، اخلاق و آداب

اخلاقیات، ارزشهایی مبتنی بر آموزه‌های دینی‌اند که «انسان می‌باید اعمال و منش خود را برای دستیابی به کمال و تعالی، بر اساس دستورها و توصیه‌های آن تنظیم کند. گزاره‌های اخلاقی از تأثیر صفات و منش انسان بر سعادت او حکایت می‌کند.» (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۰)

عمل به اخلاق یا ترک آن و ارتکاب رذایل اخلاقی، ثواب یا عقاب الهی را در پی دارد. پیامبر اسلام (صلی... علیه و آله) هدف بعثت خود را اتمام مکارم اخلاق، اعلام نموده‌اند (رک. مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۸۲) و این پیوستگی، در میان آداب و دین وجود ندارد و البته این چنانکه پیشتر اشاره کردیم و بعد هم اشاره خواهیم کرد- به معنای انفکاک مطلق این دو مقوله از یکدیگر نیز نیست.

اصل اعتبار اخلاقیات در باورهای دینی و اتحاد میان دین و اخلاق مورد تصریح بسیاری از محققان قرار گرفته است. «بوعلی، ابن مسکویه، غزالی، خواجه نصیر و بسیاری از حکیمان مسلمان بر همین مسلک، منسلک شده‌اند که ماهیت اخلاق در جهت رشد علمی و معرفتی فرد، خانواده و جامعه برای وصول به سعادت دنیایی و آخرتی شکل می‌گیرد... ملاصدرا مؤسس حکمت متعالیه، ضمن بر شمردن اصول فضایل اخلاقی (حکمت، عفت، شجاعت، عدالت) کمال انسان در مقام علم و عمل (عقاید و اخلاق) را معرفت به حق و متصف شدن به صفات الهی می‌داند... نجم الدین رازی می‌گوید: همه شرایع ادیان و تنزیل کتاب برای کمال اخلاق و تخلق به صفات ربوبیت آمده‌اند.» (رک. جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۹-۱۴) بواقع اخلاق در تمامی متون مقدس ادیان ابراهیمی «نه تنها رکنی از ارکان و ستونی از ستون‌های دین است، بلکه مهمترین رکن و ستون آن است.» (سلیمانی، ۱۳۸۹: ۹۱)

بر پایه این تعبیر اگر گاهی در برخی از منابع، چنین اعتباری را برای «ادب» قائل شده‌اند، به نظر می‌رسد یا از روی غفلت است و یا منظور از «ادب» همان «سنت» در معنای خاص است یا در نهایت و البته با واسطه‌هایی همان اخلاق است که در تمام ادیان الهی مورد تأکید قرار گرفته است و نویسندگان منابع مذکور هم از سر تسامح لفظ «ادب» را به کار برده‌اند؛ زیرا چنانکه پیشتر گفتیم در اصل میان آداب با دیانت و معنویت ملازمتی نیست. با این همه این نکته گفتنی است که اگرچه مبنای ادب (دست کم در جوامع غیر دینی) دین نیست، منطفاً ادیان، بویژه دین جمعی چون اسلام در تبیین آداب در ابعاد گوناگون زندگی انسان بی‌اعتنا نیستند. اگر ادب را رفتارهای زیبا و پسندیده بدانیم، طبعاً یکی از عوامل بسیار مؤثر در تغییر ذوق و سلیق مردمان دین دار در تعیین معیارهای زیبایی و پسندیدگی، آموزه‌ها و مفاهیم دینی آنهاست. «وقتی معلوم شد که ادب در خصوصیاتش تابع مطلوب‌هایی در زندگی است؛ بنابراین ادب الهی که خدای سبحان انبیا و فرستادگانش را به آن مؤدب نموده، همانا هیأت زیبای اعمال دینیه‌ای است که از غرض و غایت دین حکایت می‌کند و آن ... عبودیت و بندگی است.» (طباطبایی، ج ۶، بی تا: ۴۰۶-۴۰۷)

۱۶. تعهد و عدم تعهد به اخلاق و آداب و پیامدهای متفاوت آن

بر پایه جایگاه، اعتبار و اهداف متفاوت اخلاق و آداب، چند و چون پیامدهای حاصل از تعهد یا عدم تعهد به آن دو هم، یکسان نیست. فضایل یا رذایل اخلاقی به طور مستقل و بی‌واسطه در سعادت یا شقاوت آدمی نقش دارند؛ اما آداب دارای چنین نقشی نیستند؛ یعنی «چنین نیست که آداب اجتماعی در کمال یا سعادت انسان تأثیری استقلالی و بی‌بدیل داشته باشد تا اثر مخالفت با آن مانند تأثیر مخالفت در قضایای اخلاقی باشد.» (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۵)

۱۷. عدم ضرورت ملازمت میان اخلاق و آداب

در تعیین رابطه لفظی آداب با اخلاق باید گفت که این دو لازم و ملزوم هم نیستند، شاید «تناسب» واژه‌ای رسا برای تبیین رابطه این دو باشد. با این حال نمی‌توان منکر شد که تأدب به آداب، نقشی مؤثر در تخلق به اخلاق دارد. ادب اگر اصالت یابد، با شرایطی مقدمه اخلاق می‌شود و این معنا برگرفته از «معنی لغوی تأدیب و تأدب است که در آنها ریاضت اخلاقی مأخوذ است.» (همایی، بی تا: ۸ نیز رک. هاشمی، ۱۴۰۳: ۸)

۱۸. تأثیر متقابل اخلاق و آداب

بی‌شک اخلاق و آداب که ضرورتاً ملازم هم نمی‌باشند، بی‌ارتباط با یکدیگر هم نیستند و به گونه‌ای با همدیگر رابطه دوسویه دارند؛ چنانکه گفته‌اند: «تقید به آداب اجتماعی، جلوه ظاهری یا صورت بیرونی اخلاق به شمار می‌رود. در واقع به جهت تأثیر متقابل میان ظاهر و باطن؛ آداب امتداد طبیعی اخلاق است. شاید از همین روست که در نظام ارزشی اسلام، بسیاری از آموزه‌ها مربوط به آداب است. از این رو بی‌گمان با تقید به آداب و قالب بندی رفتار، مسیر تربیت کوتاه و هموار خواهد شد.» (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۳۰ نیز رک. سجادی، ۱۳۷۳: ۱۱۷) گفتنی است که به دلیل همین تأثیر متقابل میان ظاهر و باطن گاهی هم اخلاق امتداد طبیعی آداب می‌شود. (۵)

۱۹. ضمانت اجرایی اخلاق و ضمانت اجرایی آداب

ضمانت اجرایی اخلاقیات، ایمان به خداوند و اعتقادات الهی است و ضمانت اجرایی آداب، قراردادهای اجتماعی، آیینها، رسوم، قوانین و در مجموع جبر اجتماعی است؛ هر چند ممکن است نادر افرادی باشند که قلباً و وجداناً اخلاقیات یا آداب و سنن را بپذیرند و از سر اراده و آزادی، اخلاقی یا مؤدب باشند، بی‌آنکه در بند اعتقادات الهی یا قراردادهای اجتماعی باشند.

وجه مسلم این است که انسان در اعمال اخلاقی اش در برابر خداوند مسئول است؛ ولی در رعایت آداب در برابر مردم، آیین، رسوم و قوانین مرتبط با زندگی اجتماعی آنان، مسئول می‌باشد. چنانکه تصریح کرده اند که «مراد از مسئولیت اخلاقی، مسئولیت در برابر پروردگار است و نتیجه آن مجازات و کیفر اخروی می‌باشد، اعم از این که مسئولیت و کیفر دنیوی هم وجود داشته باشد یا خیر. به بیان دیگر شاخصه مسئولیت اخلاقی، ترتب عقاب و کیفر اخروی بر عمل است؛ همچنانکه ارزشمندی اخلاقی، ثواب و پاداش در آخرت را می‌آفریند.» (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۱: ۵۰) به بیانی دیگر پیوستگی میان اخلاق و ایمان، ضمانت اجرایی اخلاقیات را تأمین می‌کند، چنانکه به نظر می‌رسد تقید به اخلاقیات در افراد و جوامعی که به مبانی اخلاق معتقدند، مطمئن‌ترین ضمانت تحقق آداب هم باشد. می‌توان برای آداب ضمانت‌های اجرایی گوناگون تصور کرد، با این تفاوت که اخلاق آداب را نهادینه، پایدار و ماندگار می‌کند. اخلاق به آداب تعالی و عظمت می‌بخشد و از سطح به عمق می‌برد. رفتارهای روبنایی و ظاهری را زیربنایی و باطنی می‌کند. پشتیبانی اخلاق از آداب به اعتبار آن می‌افزاید و دلگرمی و اطمینان می‌آورد، چنانکه خضوع اگر از خشوع برخیزد، چنین حالتی در پی دارد.

پیشتر گفتیم که اگرچه میان دین، اخلاق و آداب تلازم نیست، تناسب هست. اخلاق و آداب بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از هم متأثر می‌شوند؛ با این حال هر کدام به طور مستقل قابل تحقیقند. سید عبدالحسین دستغیب شیرازی در تفسیر آیه شریفه سوم از سوره حجرات می‌نویسد که: «دل اگر تقوی در آن جا گرفت، از زبان و چشم و گوش رد شده، به دل رسید، از آثارش ادب و تواضع است... اگر دل تقوی دار شد، در برابر امام، در برابر حق، در برابر خدا و رسول، در برابر دین، در برابر حکم خدا و هر چه حقیقت است، زانو به زمین می‌زند، خاک نشین می‌گردد.» (دستغیب شیرازی، ۱۳۵۷: ۳۴) همان طور که تقید به آداب نیز چنانکه پیشتر اشاره کردیم گاهی به تعهدات اخلاقی منجر می‌شود.

۲۰. آداب و اخلاق و عاطفه و عقل

ادب از منظری دیگر، در معنای ادبیات و در همین معنای قریب به اخلاق نیز، جنبه عاطفی و هنری دارد و ناظر بر زیبایی است و اخلاق مبنایی عقلی دارد و ناظر بر نیکی است. دکتر شریعتی، انسان آرمانی را دارای سه ویژگی برجسته می‌داند: «حقیقت، نیکی و زیبایی، یعنی: دانش، اخلاق و هنر.» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۷۹)

۲۱. تأدب به آداب و تکریم نفس انسانی

یکی از وجوه محسوس امتیاز انسان از حیوان، قابلیت تأدب آدمی و آراستگی او به آداب در شئون گوناگون است که کرامت انسان را در پی دارد. خواجه نصیر الدین توسی، با استناد به آیات قرآن کریم، مراتب نفس آدمی را عبارت می‌داند از: اماره، لواحه و مطمئنه و می‌گوید: «نفس اماره به ارتکاب شهوات فرمان دهد و بر آن اصرار نماید؛ لواحه پس از ملابست آنچه مقتضای نقصان است به ندامت و ملامت آن اقدام کند و نفس مطمئنه جز به فعل جمیل و اثر مرضی راضی نشود و حکما گفته‌اند که از این سه نفس، یکی صاحب ادب و کرم است و آن نفس ملکی است. دوم هر چند ادیب نیست اما قابل ادب است و در وقت تأدیب، انقیاد مؤدب نماید و آن، نفس سبعی است. سوم عاری از ادب است و عادم قبول آن و آن نفس بهیمی است.» (رک. جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۳)

۲۲. پیامبران الهی، آیینه آداب

اگر بپذیریم که هدف از رعایت آداب، تنظیم روابط انسانها با یکدیگر است و اگر انبیا (علیهم السلام) را انسانهای کامل می‌دانیم و اگر مأموریت آنها را ابلاغ رسالت الهی به انسانها می‌شناسیم، طبعاً و منطقاً انبیای الهی بایست ظریفترین آداب یا سنن را در ارتباط با آدمیان برای ابلاغ رسالتشان و انتقال پیامشان به کار گرفته باشند. آیت ... جوادی آملی با ذکر نمونه‌هایی از

آداب عملی پیامبران الهی، می گویند: «انبیای دیگر نیز مشابه همین رفتارهای مؤدبانه را داشته‌اند و قرآن در تبیین آن‌ها خواسته است که ادب را در تمام شئون حیات انسان مطرح سازد و برای تمام حرکات و سکانات انسان، ظاهر و صورت زیبای اعمال را رسم کند و تمامی افعال را در طریق توحید قرار دهد.» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۳)

۲۳. خاستگاه اخلاق و خاستگاه آداب

خاستگاه آداب متفاوت از خاستگاه اخلاق است. اخلاق خاستگاهی وحیانی و هستی شناسانه دارد و در فطرت حقیقت جوی آدمی، دین و ایمان او ریشه دارد و آداب خاستگاهی انسانی دارد و «تابع ریخت شناسی اجتماعی و انسان شناسی فرهنگی» است و با مقوله‌هایی چون سلیقه‌ها، سنت‌های اقلیمی، ویژگی‌های نژادی، رسمها و توافقه‌های جمعی، عادات و ... در آمیخته است (رک. عزیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۴-۲۱۵) و این به این معنی است که اگر انسان به ادب می‌اندیشد، به این دلیل است که موجودی اجتماعی است و اجتماع بی‌رعایت آداب به طور کامل شکل نمی‌یابد و از طرفی اصولاً بی‌تشکیل اجتماع، آداب در معنای اصلی اش که ناظر بر روابط انسانها با یکدیگر است، موضوعیت ندارند؛ اما اخلاق چه جامعه باشد، چه نباشد، موضوعیت و ضرورت دارد، چرا که بنای اخلاق بر انسان سازی است و تربیت عبد صالح.

۲۴. آداب و سنن

یکی دیگر از مباحثی که موجب اشتباه در طرح موضوع می‌شود، یکسان انگاشتن آداب با سنن در معنای مصطلح اهل حدیث است؛ که عبارت از فعل، قول و تقریر معصومان (علیهم السلام) باشد. (رک. سجادی، ۱۳۷۳: ۱۰۱۷) سنت در معنای اخیر وابسته به دین است و ادب وابسته به عرف عام. سنت خاص است و منحصر به حوزه پیروان دین و ادب، عمومی و همگانی است؛ سنت چنانکه اشاره کرده‌اند مقدمه‌ای برای عمل به فرایض است و ادب

مقدمه‌ای برای عمل به سنت. (رک. تهانوی، ۱۳۱۷هـ ق: ۶۰-۶۱ و سجادی، ۱۳۷۳: ۱۰۱۷-۱۰۱۸) سنت خاستگاه شرعی دارد و ادب خاستگاه عرفی؛ به تعبیری سنت همان آدابی است که شریعت با عنوان «مستحب» برای متشرعان وضع کرده است. (رک. طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۱۳-۲۴۳ و مطهری، ج ۱، ۱۳۸۱: ۱۷۴-۱۷۵)

نتیجه گیری

از آنچه نوشته ایم نتایج زیر گفتنی است: الف) منشأ و مقصد ادبیات، اخلاقیات نیست؛ چنانکه اخلاقیات آداب نیست، هرچند ادبیات شایستگی دارد که محملی مؤثر برای القای اخلاقیات باشد و بر پایه آموزه های متعالی اسلامی کمال آثار ادبی در معانی خاص و عام به این است که آدمی را به تأدب به آداب انسانی و در نهایت تخلق به اخلاق برانگیزند. ب) اساس، اهداف، شیوه ها، زمینه ها و حوزه های تحقق آداب متفاوت از اخلاق است؛ گرچه در یکدیگر مؤثرند و از هم متأثر. ج) میان آداب با ادبیات و اخلاق ضرورتاً ملازمی نیست، هرچند اختلاط میان آنها به هر کدام عمق، اعتبار و اثری بیشتر می بخشد. د) آداب، متفاوت از سنت است. سنت در معنای خاص خود همان ادب است، با این تفاوت که سنت مبنای شرعی دارد و ادب مستقل از دین و شریعت است.

توضیحات

۱. یکی از علل این مسامحه این بوده است که اصولاً این بزرگواران به عبارات اهمیت نمی دادند، چنانکه نویسنده کشف المحجوب در بحث از معنای ادب می گوید: «عبارت را اندر معاملت قدری زیادت نباشد و اندر همه احوال، عاملان بزرگوارتر از قائلانند.» (هجویری، ۱۳۹۰: ۵۰۳) طبرسی نیز در «مکارم الاخلاق» با اینکه تصریح می کند که: «ما در این کتاب شمه ای از اخلاق ستوده او را ذکر می کنیم»، در بسیاری از مباحث، از جمله فصل پنجم که به

«انگشتر و آنچه به آن مربوط است»، به تبیین و توصیف سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) [نه اخلاق ایشان] پرداخته اند. (رک. طبرسی، بی تا: ۱۶۱-۱۷۶) یا تعبیری چون «آداب و سنن دینی، عرفی و اجتماعی» (مهدوی کنی، ۱۳۸۹: ۲۴۰) حاکی از تسامح در کاربرد این اصطلاحات است. در کتاب «اسلام و نیازهای زمان» نیز به برخی دیگر از این تسامحات پرداخته اند. (مطهری، ج ۲، ۱۳۸۱: ۱۶۸-۱۷۲)

۲. امام علی (علیه السلام) فرموده اند: «افضل الادب ان يقف الانسان عند حدّه و لا يتعدى قدره» (رک. ری شهری، ۱۳۸۶: ۱۰۱) لغویین نیز معانی بسیاری را برای ادب نقل کرده اند که عمدتاً با مفهوم مذکور قابل جمعند. (رک. دهخدا، ج ۱، ۱۳۷۷: ۱۵۵۷ و معین، ج ۱، ۱۳۸۴: ۱۹۹ و بامداد، ۱۳۴۳: ۵ و تهانوی، ۱۳۱۷: ۶۰-۶۱ و سجادی، ۱۳۷۳: ۱۲۰) و ابیات زیر گویای همین معنایند:

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست
(شبستری، ۱۳۶۱: ۷۱)

و: با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۵۸)

۳. منظور از سنت در اینجا معنای اصطلاحی آن که اقوال و اعمال معصومان (علیهم السلام) باشد، نیست؛ بلکه معنای عامش مورد نظر است که از آن به «شیوه زندگی اجتماعی» (رک. بیرو، ۱۳۸۰: ۴۳۲) تعبیر کرده اند و در این معنای اخیر، می توان آن را مترادف «ادب» گرفت.

۴. شاید به همین دلیل بود که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که معاذ را به یمن فرستادند، به ایشان توصیه کردند: «أحسن أدبهم علی الاخلاق الصالحه» (تحف العقول: ۲۵ به نقل از ری شهری، ۱۳۸۶: ۹۸)

۵. امام علی (علیه السلام) فرموده اند: «سبب تزکیه الاخلاق حُسنُ الادب» (غررالحکم: ۵۵۲۰ به نقل از ری شهری، ۱۳۸۶: ۹۹)

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، تهران: ستاد اقامه نماز
۳. آبرامز، مایر هوارد و جفری گالت هرفم، (۱۳۸۷)، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان، تهران: رهنما
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۵۹)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲۴، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۵. احمدی طباطبایی، سید محمد رضا، (۱۳۸۸)، «اخلاق و فلسفه سیاست»، فصلنامه خط اول، سال سوم، شماره ۱۰
۶. انیس، ابراهیم و عبدالحلیم منتصر، عطیه الصوالحی، محمد خلف ... محمد، (۱۳۷۵)، المعجم الوسیط، چ ششم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۷. بامداد، محمد علی، (۱۳۷۵)، ادب چیست؟ ادیب کیست؟، به کوشش محمود بامداد، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اشرفی
۸. بستانی، بطرس البستانی، (۱۲۹۴)، دائرة المعارف بستانی، ج ۲، بیروت: دارالمعرفه
۹. بهار، محمد تقی ملک الشعرا، (۱۳۸۰)، دیوان اشعار، ج ۲، به اهتمام چهارزاد بهار، چ دوم، تهران: توس
۱۰. بیرو، آلن، (۱۳۸۰)، فرهنگ علوم/ اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، چ چهارم، تهران: کیهان
۱۱. بیهقی، ابوجعفر المقرنی البیهقی، (۱۳۶۶)، تاج المصادر، ج ۱، به کوشش هادی عالم زاده، چ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۱۲. تهانوی، محمد علی بن علی، (۱۳۱۷)، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، بی جا: بدر الخلفه العلیه

۱۳. جرجانی، میر سید شریف تعریفات، (۱۳۷۷)، فرهنگ و اصطلاحات معارف اسلامی، ترجمه حسن سید عرب و سیما نوربخش، چ اول، تهران: فرزانه
۱۴. جرجی زیدان، (۱۴۰۲) هـ ق، تاریخ آداب اللغه العربیه، ج ۱، چ جدید، بیروت: دارالجلیل
۱۵. جمیل حافظ المعروف، (۱۴۲۳) هـ ق، السر المصنوع ذیل علی کشف الظنون، به کوشش شیخ سلیم یوسف، چ اول، بیروت: دارالفکر
۱۶. جوادی آملی، عبد...، (۱۳۹۰)، «اخلاق و رویکردهای گوناگون به آن»، ماهنامه آموزشی معارف، شماره ۸۵ صص ۹-۱۴
۱۷. -----، (۱۳۹۳)، سیره رسول اکرم در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، چ نهم، قم: مرکز نشر اسرا
۱۸. حافظ، خواجه شمس الدین محمد، (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، به کوشش پرویز ناتل خانلری، چ دوم، تهران: خوارزمی
۱۹. حسینی گیلانی، سید اشرف الدین (نسیم شمال)، (۱۳۶۳)، جاودانه، به کوشش حسین نمینی، چ اول، بی جا: کتاب فرزانه
۲۰. حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۱)، انسان در اسلام و مکاتب غربی، چ اول، تهران: اساطیر
۲۱. خواص، امیر، اکبر حسینی قلعه بهمن، احمد دبیری، احمد حسینی شریفی، علی پاکپور، (۱۳۸۵)، فلسفه اخلاق، چ اول، قم: دفتر نشر معارف
۲۲. دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین، (۱۳۵۷)، آدابی از قرآن، چ اول، قم: دارالکتاب
۲۳. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، (۱۳۸۱)، اخلاق اسلامی، چ سوم، قم: دفتر نشر معارف
۲۴. ری شهری، محمد مهدی، (۱۳۸۶)، میزان الحکمه، ج ۱، ترجمه حمید رضا شیخی، چ هشتم، قم: دارالحديث
۲۵. روح الامینی، محمود، (۱۳۸۵)، گرد شهر با چراغ، چ سیزدهم، تهران: عطار
۲۶. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۱)، ارسطو و فن شعر، چ سوم، تهران: امیر کبیر
۲۷. سعدی شیرازی، (۱۳۶۳)، بوستان، چ دوم، تهران: خوارزمی
۲۸. -----، (۱۳۷۳)، گلستان، چ سوم، تهران: خوارزمی

۲۹. -----، (۱۳۷۴)، کلیات سعدی، به کوشش محمد علی فروغی، چ اول، بی جا: سازمان

انتشارات جاویدان

۳۰. -----، (۱۳۸۶)، کلیات سعدی، به کوشش محمد صدری، چ ششم، تهران: نشر نامک

۳۱. سلیمانی، عبدالرحیم، (۱۳۸۹)، «جایگاه اخلاق در ادیان ابراهیمی»، شعاع اندیشه، دو فصلنامه علمی-

تخصصی «شعاع اندیشه» دانشگاه ایلام، سال اول، شماره اول، صص ۷۱-۹۲

۳۲. شبستری، محمود، شیخ نجم الدین، (۱۳۶۱)، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، چ اول، تهران:

طهوری

۳۳. شریعتی، علی، (۱۳۷۱)، فرهنگ لغات، چ دوم، تهران: قلم

۳۴. شفیعی کدکنی، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چ اول، تهران: سخن

۳۵. صفا، ذبیح ...، (۱۳۸۵)، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، ج ۱، چ هفدهم، تهران:

فردوسی

۳۶. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۶، بی جا: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی تا

۳۷. -----، (۱۳۸۵)، سنن النبی، ترجمه لطیف راشدی، چ پنجم، قم: نشر همگرا

۳۸. طبرسی، رضی الدین ابونصر حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ترجمه سیدابراهیم میر باقری، بی جا:

انتشارات فراهانی، بی تا

۳۹. علیزاده، مهدی، محمد عالم زاده نوری، محمدرضا مظاهری سیف، مهدی احمدپور، علی مهدوی

فرید و محمد رضا فلاح، (۱۳۸۹)، اخلاق اسلامی، میانی و مفاهیم، چ اول، قم: دفتر نشر معارف

۴۰. فیروز آبادی، مجدالدین، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۱)، القاموس المحیط، ج ۱، لبنان، داراحیاء التراث،

بی تا

۴۱. قسطنطنی، مصطفی بن عبدالله القسطنطنی الروس الحنفی، (۱۴۰۲ هـ ق)، کشف الظنون عن اسامی

الکتب و الفنون، ج ۱، چ سوم، لبنان: دارالفکر

۴۲. قیصری، ابراهیم و محمد دهقان، (۱۳۸۳)، فارسی عمومی، چ هشتم، تهران: جامی

۴۳. کلانتری ارسنجانی، علی اکبر، (۱۳۸۲)، اخلاق و آداب دانشجویی، چ اول، قم: دفتر نشر معارف

۴۴. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، بن اسحاق، *اصول کافی*، ج ۱، به کوشش سید جواد مصطفوی، تهران: بی نا، بی تا

۴۵. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، ج ۶۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی، قابل دسترسی از <http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa>

۴۶. محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، *فرهنگ ایرانی*، چ سوم، تهران: توس

۴۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱)، *اسلام و نیازهای زمان*، ج ۱ و ۲، چ نوزدهم و سیزدهم، تهران: صدرا

۴۸. معلوف، اویس، (۱۳۸۵)، *فرهنگ بزرگ جامع نوین*، ترجمه احمد سیاح، ج ۱، چ ششم، تهران:

انتشارات اسلام

۴۹. معین، محمد، (۱۳۸۴)، *فرهنگ فارسی معین*، ج ۱ و ۴، چ اول، تهران: نامن

۵۰. مولوی، جلال الدین محمد، *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱، ۴ و

۶، چ دوم، تهران: امیر کبیر، ۲۵۳۵

۵۱. -----، (۱۳۸۳)، *مثنوی معنوی*، به کوشش کریم زمانی، ج ۱، چ بیستم،

تهران: مؤسسه اطلاعات

۵۲. -----، (۱۳۷۲)، *مثنوی*، ج ۲، به کوشش محمد استعلامی، چ چهارم، تهران:

زوار و سیمغ

۵۳. مهدوی کنی، محمدرضا، (۱۳۸۹)، *اخلاق عملی*، چ چهارم، قم: مسجد مقدس جمکران

۵۴. نجارزادگان، فتح الله، (۱۳۸۶)، *رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی*، چ اول، قم: نشر معارف

۵۵. وجدی، محمد فرید، (۱۹۷۱)، *دائرة المعارف القرن*، ج ۱، چ سوم، لبنان: دارالمعرفة ۱۹۷۱

۵۶. هاشمی، احمد، (۱۴۰۳ هـ و ۱۹۸۳ م)، *جواهر الادب*، چ بیست و نهم، بی جا: دارالفکر

۵۷. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۹۰)، *کشف المحجوب*، به کوشش محمد عابدی، چ هفتم،

تهران: سروش

۵۸. همایی، جلال الدین، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱ و ۲، تهران: فروغی، بی تا

۵۹. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۴۰)، «عواطف بشری در ادب فارسی»، *مجله یغما*، شماره ۱۶۳، صص ۵۰۸-

۵۱۴، قابل دسترسی از: <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/>